

بعالم نسام رعنائی علم شد چو آن سرو خرامان آفریدند

۴۱ - افراسیاب خان *

برادر رستم خان ایلچی حاکم جام ریاضات ورزیده به شعور و
حسن سلیقه معروف و تکاملات صوریه موصوف بود * به سخن شناسی و
لطف طبیعت شهباز یافته اشعار لطیف عالی دارد و مدت است که در
اصفهان رحلت کرد * این چند بیت که روزی از او استماع نموده بخاطر
مانده است نگاشته شد *

اشعار

خویم صد زخم اگر بر دل تمنای دگر دارم

ز تیغ غمزه اش امید جوهر بیشتر دارم

وله

گل افشن شعله آتش به بی آرزو دارم

چو خورشید پیامت فتابی آرزو دارم

سک در دیده دیدن از تو راضی کسی توام شد

ز مرگان تو زخم بی حس بی آرزو دارم

رسد اهل لبت شاید بدرد تشنه کاهیه

برآی آتش رسد آبی آرم * *

منه

ز چشم شوی ایچو بیفرارم در دل شیر

که بداد خور دای مرا چشمه * *

۴۲ - عوض خان حاکم لار

معدلت شعار و در کمال سنجیدگی و مردمی و مروت روزگار
بسر برد شاعر سخن سنج بود این ابیات از او زیاد است .

اشعار

ز آه جهانسوز بستم دها نرا چو خورشید در دل شکستم سنان را
سلیمانی من همین بس که هرگز آزار مردی نه بستم عیارا
وله

نمک پروده داغ جنوم شور ها دارم
از آن کان ملاححت در جگر ناسوره دارم
وله

دلم را بسکه چن جیبه زاهن غمین دارد
نمیخواهم به بینم روی زلفی را که چین دارد
وله

شب که از جام حریفان هست من سرشار بود
دل ز خون لبریز و چشم از اشک گوهر بار بود

۴۳ - حکیم محمد نقی شیرازی

از حذاق اص و همدم مسیحا بود . از مستفیدان خدمت سلامی
مسحح الایام فسامی عالمه الرحمت و در ایام اقامت این بیازهند در شیراز
همواره یز دنوار بود . در شعری و سخن فہمی رسائی و ، عریس
معنی آشنائی داشت در شرار رحمت الہی پیوست این ابیات از
او است .

اشعار

دوش در غم تو فوق گریه ام بیتاب کرد
آنچه آتش می کند با شمع با من آب کرد

خون دل از پرده های دیده ام گردید صاف
آتش حل کرده را چشمم شراب ناب کرد

وله

باغ مهر گر در مکنات آگهی نشان نهال ظلم که بوغن شود بند

وله

من از داغ محبت در کف دریا کشی مستم
که جز ساغر گرفتن بر بیاید کاری از دستم

۴۴ - حکیم محمد رضا عرب بروجردی

در بلده خرم آباد با فقیر معاشر بود از کهنه شاعران و در
طهات حذاقت داشت عمرش از هفتاد سال گذشته بود که بوطن خود در فتنه
شرت با گریز مدت چشید این چند بیت از او است

اشعار

در خون تا پرده آور گم رنگ است می عالم
بمن تا ناله بابل هم آهنگ است می عالم

وله

جاوید در دل از آن قامت رعنا دارم خبر تازه را تا خواب از دلم

وله

رنگ جان در تنه چون رشته سرب می پیچد
دش در سینه ام چون حلقه گرداب می پیچد

منه

بهر کس دولت دنیا بآئینی اثر بخشد
بهر بر جی رسد خور و شید تا نبرد گریختن
وله

فروغ بخت و طالع تا چه باشد طبع کامل را

که يك پرتو بود شمع هزار و شمع محفل را

۴۵ - حکیم شاه معصوم لاری

در خطه لار از معاشران این خاکسار و سید صافی طویت تقوی
شعر و صبیب آن دینار بود و ذوق اشعار بسیار داشت و در گفتن هم
به کیفیت و اسلوب مستقیم ادا می نمود لیکن مشغله طبابت و رغبت
مفرط بشکار او را از صید غزالان سخن باز داشته گاهی در
عرصه ماهی یکدو بیث از دشت خیالش بصفحه اظهار جلوه گر میگفت
در هماندینار برحمت کردگار اتصال یافت خلف حمیده نخصالش شاه
باقر که در طب ماهر و از سعادت مندان یادگار او است هنگام نگارش
حافظه سعادت نکرد که از افکار شاه معصوم چیزی بزیان قلم دهد قصیده
در مسیبت گفته بود که مطلعش اینست *

فرد

سایه در عشق تو خورد از پشده سختی فشار

استخوانم شد برنگ شاخ آهو تابدار

۴۶ - حاجی محمد صادق صامت اصفهانی

طبع بانم و فکر رسا داشت شعرش یکدست و کلامش رانشت
دینار است فقر دو سه دست او را در خدمت و اند علامی طاب تره
دیوانه ام مجموعه اشعارش دریب سه هزار است نصر آمده بود اکنون

زیاده از پنجاه سال گذشته که رحلت نموده این یکدیو بیت از او
حالیاً بخاطر است *

نرئی در دام لال پر شکر می خواستم
نیست عالم جای پروازی که من می خواستم
هد مرگم بیست تاب بار منت از کسی
آتش تن را ز خاکستر کفن می خواستم
وله

دوبان همه در قتل من خسته شریکند تا خون مرا رنگ بداهان که باشد

۴۷ - میر عبدالغنی تفرشی

از احفاد فاضل مرحوم و از نوادر روزگار بود فقیر بشعر فهمی
و سخن شناسی او کسی ندیده ام * در ذکا و استقامت سلیقه بی نظیر و
تحصیل متداولات علوم جوده در جوانی وداع دیر بسونی جوده داغ
جدائی بر دل مستمند گذاشت * اگر فرصت مییافت یکی از افاضل اعزاز
میشد * طبع مشکل پسندش بگفتن شعر کمتر التفات مینمود این ابیات
از افکار ابتکار او است *

گل گل زباده چون پرهاوس کشته آماده هزار دهن روس کشته
وله

دا از رسوائی عاشق یکی صد شهرت حسنت
هنوز ای بیوف قدر گرفتاران نمی توان
وله

بیشم سو خوشن ذوق بکاء عافای دار
تغافل کردن ای طایم چر سن هم ناله دار